

بیست و چهار حکایت از روان‌شناسی

تألیف

دکتر جان دی. هوگان

دانشگاه سنت جورج

ترجمه

دکتر مهشید فروغان

آیدا قائم مقام فراهانی

 **SAGE**
(با مجوز رسمی ترجمه)



پیشگفتار.....	۹
درباره نویسنده.....	۱۳
بخش ۱: پیش از ظهور روان‌شناسی علمی.....	۱۵
فصل یک: جادوگران سیلم، ماساچوست: ۱۶۹۲.....	۱۷
فصل دو: ویکتور، پسرک وحشی از آویرون.....	۲۸
فصل سه: فینئاس گیج: مردی با حفره‌ای در سرش.....	۴۰
بخش ۲: سال‌های نخستین.....	۵۳
فصل چهار: هیپنوز و هیستری: میسر، شارکو و "روستایان احمق".....	۵۵
فصل پنج: مورد رمزآلود آنا.....	۶۵
فصل شش: هانس باهوش، اسب شگفت‌انگیز.....	۷۵
فصل هفت: فرانسیس گالتون: کاشف، متخصص اصلاح نژاد، و روان‌شناس اتفاقی.....	۸۴
فصل هشت: مردی با سگ‌هایش: سرگذشت ایوان پاولف.....	۹۶
فصل نه: هرمان رورشاخ و آزمون مشهور لکه جوهر.....	۱۰۷
فصل ده: کاسا دی بامبینی: ماریا مونته‌سوری و روش او.....	۱۲۰
فصل یازده: تنها دیدار زیگموند فروید از آمریکا.....	۱۳۴
فصل دوازده: هوگو مانستربرگ: پیشگام روان‌شناسی کاربردی، سرگردان بین دو جهان.....	۱۴۵
فصل سیزده: مری ویتون کالکینز: دانش‌پژوهی پیشگام در جست‌وجوی درجه دکتری.....	۱۵۶
فصل چهارده: هنری گودارد، دبورا کالیکاک و خانواده هولناک او.....	۱۶۷

فصل پانزده: آلبرت کوچولو: آموختن ترس به یک کودک.....	۱۷۸
فصل شانزده: نوابغ چه زمانی به بالندگی می‌رسند مطالعهٔ تِرمِن بر روی افراد با استعداد.....	۱۸۸
بخش ۳: ورود به عصر مدرن.....	۲۰۱
فصل هفده: مطالعهٔ قحطی‌زدگی مینه‌سوتا.....	۲۰۳
فصل هجده: موضوع بُرت: کلاهبرداری یا ایدئولوژی سیاسی.....	۲۱۵
فصل نوزده: صحبت کردن با حیوانات: حکایت نیم چیمپسکی.....	۲۲۴
فصل بیست: از عروسک‌بازی تا دیوانِ عالی و فراتر از آن: میراث کِنِث بی. کلارک.....	۲۳۶
فصل بیست‌ودو: در ستایش عشق: هری هارلو و میمون‌هایش.....	۲۴۷
فصل بیست‌وسه: دکتر میلگرم بهت‌آور.....	۲۵۹
فصل بیست‌وچهار: قتل کیتی جینوویس.....	۲۷۳
ضمیمه.....	۲۸۵
منابع.....	۲۸۵

پیش از ظهور روان‌شناسی علمی

جادوگران سیلم، ماساچوست: ۱۶۹۲

در اوایل سال ۱۶۹۲، در یکی از نواحی روستایی کلنی خلیج ماساچوست که به نام دهکدهٔ سیلم شناخته می‌شد، دو دختر که اهل همان منطقه بودند، رفتارهای عجیبی را آغاز کردند. آنها ناگهان دچار تشنج می‌شدند و صداهاى عجیبی از خود درمی‌آوردند، گاهی هم بدنشان را پیچ‌وتاب می‌دادند و وضعیت غریبی به خود می‌گرفتند. گاهی نیز شکایت می‌کردند که سوزن به بدنشان فرومی‌کنند، فریاد می‌زدند، یا خود را زیر مبل و صندلی پنهان می‌کردند. رهبران محلی و یک پزشک برای مشاوره دعوت شدند؛ در نهایت، توجیهی که برای رفتارهای عجیب این دختران پیدا شد، جادوگری بود.

با انتشار این خبر، به‌زودی ترس از جادوگری چندین جامعهٔ محلی دیگر را فراگرفت و در مدت زمانی کوتاه، روستاییان، چپ و راست، به یکدیگر اتهام جادوگری بستند. ظرف چند ماه، تعداد زیادی از افراد انگ جادوگری خوردند. به‌زودی مجریان محلی قانون نیز درگیر ماجرا شدند و رسماً اتهاماتی مطرح گردیدند. قبل از این‌که این دورهٔ طولانی خاتمه یابد، نوزده نفر به دار آویخته شدند و یک نفر را آن‌قدر فشار دادند تا مرد؛ بیش از صد نفر به زندان افتادند و مدت‌ها در شرایطی ناراحت‌کننده به سر بردند. حداقل پنج نفر از این افراد جان خود را در زندان از دست دادند.

در اینجا، حقایق تکان‌دهندهٔ فوق‌مورد بحث نیست؛ زیرا رفتارهای این کودکان، همچنین اتهامات واردشده و شهادت‌های داده شده در طی محاکمه‌ها به‌خوبی ثبت شده‌اند. ولی، در هر حال، رویدادهای این ماه‌های دردناک نیازمند توجیهی رضایت‌بخش است، درحالی که تا امروز نیز همچنان موضوع بحث و مناقشه باقی مانده است.

پیشینه و رویدادهای اولیه

قبل از واقعهٔ سیلم، مواردی از جادوگری در اروپا، و آمریکای شمالی در زمانی که مستعمرهٔ انگلستان بود، گزارش شده‌اند. در واقع چندین «همه‌گیری» جادوگری مهم در اروپا، خصوصاً انگلستان، فرانسه، و آلمان وجود داشته که زمان آغاز آنها به سال‌های ۱۵۰۰ میلادی بازمی‌گردد. برای کسی که متهم به جادوگری بود، انگ جادوگری عواقب بسیار بدی داشت. در نسخهٔ انجیل عهد عتیق شاه جورج (سفر خروج ۲۲:۱۸) آمده است، «تو نباید از زنده ماندن جادوگران رنج ببری». در واقع، در طی قرون ۱۶ و ۱۷، هزاران نفر در اروپا به اتهام جادوگری به مرگ محکوم شدند که بیشتر آنها زن بودند (Demos, 2008).

در آن زمان، بسیاری از افراد مذهبی بر این باور بودند که خداوند در همهٔ جنبه‌های زندگی افراد دست دارد، آنها را در زندگی روزمره هدایت می‌کند، و در عین حال اگر رفتار نامناسبی از آنها سر بزند، تنبیه‌شان می‌کند. همین‌طور، اعتقاد داشتند که شیطان نیز بیکار نیست و هر روز آتشی بر پا می‌کند. هر رویدادی که برای آن توجیه آشکاری وجود نداشت، از برداشت محصول کم تا مرگ شیرخوار، می‌توانست به خداوند یا شیطان نسبت داده شود. نقش جادوگران، در این میان، اجرای دستورات شیطان بود. آنها گاهی از طریق جانوران، که به آنها *فامیلیار*^۱ می‌گفتند، به جادوگری اقدام می‌کردند. وقتی جادوگران می‌پذیرفتند به شیطان خدمت کنند و معمولاً پس از این‌که «دفتر شیطان» را امضا می‌کردند، می‌توانستند مالک قدرتی غیرمعمول مانند پرواز کردن، تغییر شکل دادن، یا دیگر توانایی‌های فیزیکی شگفت‌انگیز، شوند. آنها ذخیرهٔ بی‌پایانی از استعدادهای بالقوه داشتند. در واقع، دارا بودن چنین توانایی‌هایی، به‌خودی‌خود، شهادتی کافی برای شناسایی آنها در جایگاه جادوگر بود.

هر چند در مستعمرهٔ آمریکای شمالی نیز مجازات احتمالی جادوگری مرگ بود، قبل از رویداد سیلم، گزارش‌های اندکی دربارهٔ اعمال آن وجود داشت. چند سال قبل از واقعهٔ سیلم، زنی در بوستون به نام گودی گلوور به شکنجه کردن کودکان متهم شد. او در طی محاکمهٔ خود به جادوگری اعتراف کرد و حتی روش خود برای ایجاد تشنج در کودکان را به نمایش گذاشت. پس از آن‌که تأیید شد او عاقل است، دادگاه او را به اعدام محکوم کرد؛ حکم او در ۱۶ نوامبر ۱۶۸۸ به اجرا درآمد. برخی از افرادی که در محاکمهٔ او شرکت داشتند، بعداً در محاکمه‌های سیلم نیز ورود پیدا کردند. در واقع، شاید محاکمهٔ بوستون نوعی یادگیری مقدماتی برای محاکمه‌های سیلم بود. ولی رویدادهای سیلم مجموعهٔ منحصربه‌فردی را پیش روی ما می‌گسترانند که وسعت آن جزئی از بی‌همتایی آن است. در پایان، بد نیست بدانیم، احکام مجازات مرگ در سیلم بیش از دو برابر مرگ‌های به اتهام جادوگری در کل مستعمرات بودند.

۱. فامیلیار در دیوشناسی غرب به جانوران کوچکی مانند سگ، گربه، وزغ و ... اطلاق می‌شود که به خدمت شیطان درآمده‌اند (م).

در سال ۱۶۹۲، دهکده سیلم جامعه روستایی کوچکی بود که در حدود ۱۵ مایلی شمال بوستون قرار گرفته بود. این دهکده در شمال و غرب شهر سیلم که منطقه‌ای پر رونق و فعال بود قرار داشت. شهر سیلم که شهری بندری بود، یکی از نخستین مراکز اسکان افراد در کلنی خلیج ماساچوست به شمار می‌آمد. این دو جامعه بسیار باهم فرق داشتند و اغلب رو در روی هم قرار می‌گرفتند (امروز دهکده سیلم بخشی از شهری است که دنورس خوانده می‌شود؛ شهر سیلم کماکان سیلم نام دارد). اکثر ساکنان دهکده سیلم پاک‌دین‌هایی عمیقاً مذهبی بودند. برای بسیاری از آنها باورهای مذهبی بر همه جنبه‌های زندگی‌شان سیطره داشتند.

رفتارهایی که به اتهام جادوگری منتهی شدند، نخست در اواسط ژانویه سال ۱۶۹۲ در دو دختر که در خانه کشیش ساموئل پاریس زندگی می‌کردند، دیده شدند. این دو نفر، بتی پاریس، ۹ ساله، دختر کشیش و خواهرزاده او، ابیگیل ویلیامز، ۷ ساله بودند. کشیش پاریس خود شخصیتی بحث‌برانگیز بود. برخی از حضور او در دهکده ناخشنود بودند. او فردی بی‌تجربه و متعصب بود و چنین شد که بسیاری از افراد محلی تصمیم گرفتند جزء حوزه کلیسایی او نباشند و او نیز آشکارا از این افراد ناراضی بود. گاه این شکافی را که در دهکده پیش آمده بود، یکی از عوامل سهم در رویدادهای بعدی می‌دانند.

پس از آغاز رفتارهای عجیب دو دختر، کشیش و همسرش، الیزابت، خیلی زود متقاعد شدند که شاهد پدیده‌ای غیرمتعارف هستند. دختران را برای ارزیابی نزد پزشکی به نام ویلیام گریکس بردند. گریکس نیز پس از یک معاینه طولانی نتیجه‌گیری کرد که علائم آنها خارج از گستره مشکلات طبی عادی است و اظهار کرد که احتمال دارد شیطان دلیل این رفتارها باشد. این نوع قضاوت «پزشکی» در آن زمان خارج از قاعده نبود. مسائل پزشکی و معنوی اغلب در هم می‌آمیختند. پزشکانی که نمی‌توانستند برای یک بیماری اساس فیزیکی پیدا کنند، به‌سرعت به قدرت‌های شیطانی متوسل می‌شدند. پاریس با سایر روحانیون منطقه مشورت کرد و آنها دور هم جمع شدند تا برای بهبود دختران دعا کنند و از خداوند راهنمایی بخواهند. مدت زیادی نگذشته بود که دو دختر دیگر، الیزابت هیوبارد و آن پوتنام، شروع به نشان دادن همان رفتارهای عجیب کردند. خیلی زود، این رفتارهای غیرعادی در جامعه گسترش یافتند.

اتهام و مجازات مرگ

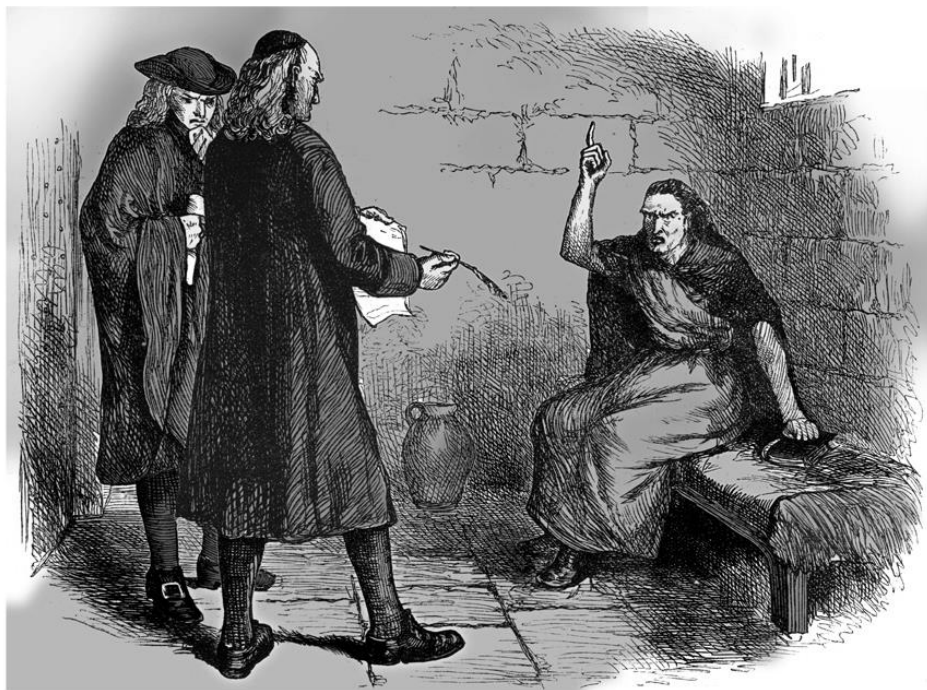
وقتی دختران برای نخستین بار تحت بازجویی قرار گرفتند، سخنی نگفتند. ولی مدتی بعد چند نفر را منشأ شکنجه‌های خود معرفی کردند. افراد برجسته‌ای که در این میان از آنها نام برده شد شامل اسامی زیر بودند: تی توبا، برده خانه پاریس که تصور می‌شد از جزایر کارائیب آمده است؛ سارا گود، زنی از

خانواده‌ای بسیار فقیر؛ و سارا ازبورن، زنی که به بی‌تفاوتی نسبت به حضور در مراسم مذهبی معروف شده بود (مقوله‌ای که در جامعه سلیم به آن بسیار اهمیت داده می‌شد). هر یک از آنها در جامعه سلیم کم‌وبیش غریبه محسوب می‌شدند. در پی شکایت رسمی چند نفر از اهالی دهکده، هر سه زن توسط مقامات قضایی محلی، جان هثورن و جاناتان کورون، برای بازجویی احضار شدند.

سارا گود نخستین متهمی بود که تحت بازجویی قرار گرفت. او هرگونه اقدام به جادوگری را حتی زیر دشوارترین بازجویی‌های جان هثورن انکار کرد (چندین دهه بعد، یکی از نوادگان مستقیم جان، ناائیل هثورن، داستان‌نویسی مشهور شد). از همان ابتدا معلوم بود که از دید هثورن سارا گناهکار است. سرانجام، هثورن دختران رنج‌دیده را با سارا روبه‌رو کرد و آنها بلافاصله او را شکنجه‌گر خود معرفی کردند. او بار دیگر اتهام را رد کرد، ولی این بار ادعا کرد که شکنجه‌گر کودکان سارا ازبورن است. ازبورن نیز هنگامی که تحت بازجویی قرار گرفت، هرگونه ارتباط با شیطان را رد کرد، هر چند کودکان او را نیز شکنجه‌گر خود دانستند. حتی خانواده ازبورن نیز پذیرفت که او بیش از یک سال است به مراسم کلیسا نمی‌رود. اما، این شهادت تی توپا بود که بیش از همه سر و صدا کرد (Schiff, 2015).

تی توپا، به دلیل رنگ پوست تیره و پیشینه‌اش، در میان متهمان از همه شاخص‌تر بود و هدفی مناسب برای اتهام جادوگری به شمار می‌آمد. هر چند او در ابتدا انکار کرد که جادوگر است، ولی سرانجام پذیرفت که شیطان بر او ظاهر شده است. گذشته از آن، پذیرفت که هم سارا گود و هم سارا ازبورن، هر دو، جادوگر هستند و او به چشم خود این حقیقت را دیده است. او شهادت داد که در حقیقت گروهی از جادوگران در خانه کشیش پاریس، ولی بدون اطلاع او، با یکدیگر ملاقات کرده بودند. همچنین پذیرفت که به همراه تعدادی از اهالی منطقه «دفتر شیطان» را امضا کرده است. پس از شنیدن شهادت او، چند تن از اهالی دهکده که در دادگاه حضور داشتند دچار تشنج شدند. این رفتار آنها به منزله شواهدی در تأیید حضور جادوگران در این جامعه کوچک تفسیر شد. متهمان زندانی شدند و تحت بازجویی‌های بیشتری قرار گرفتند. سارا ازبورن که قبل از این اتهامات فردی زمین‌گیر بود، دو ماه بعد، هنگامی که هنوز در زندان بود، جان خود را از دست داد.

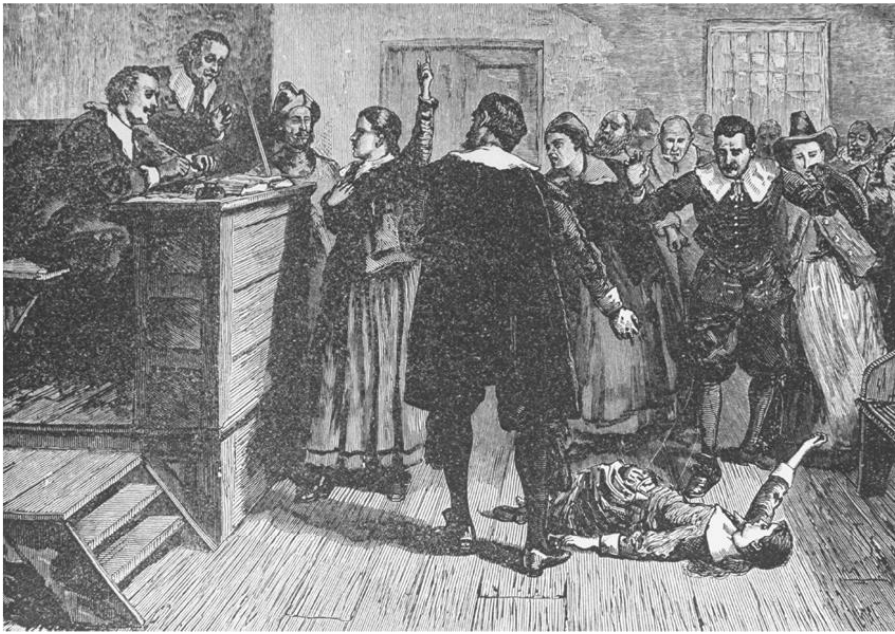
بازجویی و محکومیت‌ها ادامه یافت. اکنون دو نفر از اعضای برجسته کلیسا، مارتا کوری و ربه‌کا نرس، نیز متهم بودند. آشکار بود که حتی عضویت در کلیسا و تعهد به آن نیز از افراد در برابر اتهام جادوگری محافظت نمی‌کنند. هر قدر موارد اعلام جرم افزایش می‌یافتند، افرادی که خود متهم به جادوگری شده بودند، افراد دیگر جامعه را متهم می‌کردند. هنگامی که جان پروکتور به متهم شدن همسرش اعتراض کرد، علیه او نیز ادعای صادر شد. دورکس (دوروتی) دختر چهار سال و نیمه سارا گود متهم شد که در برابر دختران حاضر می‌شود و، به انتقام زندانی شدن مادرش، آنها را گاز می‌گیرد. در نتیجه، کودک را چندین ماه محبوس کردند و هر چند در نهایت آزاد شد، پدرش بعدها اظهار کرد که او پس از آزادی از زندان هرگز نتوانست عملکرد نرمالی داشته باشد و در باقی عمر خود به دیگران وابسته ماند (Hill, 2002).



تصویر ۱-۱. مارتا کوری به جادوگری متهم می‌شود

تعداد متهمان به ۴۰ و سپس به ۶۰ نفر افزایش یافت. زندان‌ها پرازدحام شدند. یکی از دخترها، بتی پاریس، که در ابتدا اتهامات را وارد کرده بود، توسط والدینش از فرایند دادرسی خارج شد. بازجویی مداوم و بیش از اندازه، رفته‌رفته سبب بروز علائمی از ناپایداری روانی در او شده بود. محل بازجویی‌ها اکنون از دهکدهٔ سیلم به شهر سیلم تغییر یافته بود و در آنجا معاون فرماندار، دانفورث، و شماری از دادستان‌های دیگر این بازجویی‌ها را ادامه می‌دادند. ولی مشکلی بر سر راه پیشرفت کار وجود داشت. در آن زمان، کلنی ماساچوست بدون وجود فرماندار رسمی اداره می‌شد و افراد محلی اختیارات لازم برای محاکمهٔ پرونده‌های جادوگری را نداشتند. فرماندار انگلیسی در سال ۱۶۸۹ برکنار شده و هنوز جایگزینی برای او تعیین نشده بود. مقامات محلی به این نتیجه رسیدند که ادامهٔ این فرایند عاقلانه نیست و بهتر است صبر کنند تا حاکم رسمی مستقر شود. او قرار بود به‌زودی از راه برسد.

به کلنی خبر رسید که سر ویلیام فیپس با فرمانی جدید به سمت فرماندار منصوب شده است. فرماندار جدید، به‌محض رسیدن، دستور داد دادگاهی ویژه برای استماع و تفهیم اتهام (شنیدن سخنان گواهان و تعیین متهمان) به متهمان تشکیل شود؛ این دادگاه در ژوئن سال ۱۶۹۲ در شهر سیلم آغاز به کار کرد. سرانجام، فرایند داوری در جای خود قرار گرفته بود! اگر پس از بازجویی، دلایل کافی در



Time Life Pictures/Mansell/The LIFE Picture Collection/Getty Images

تصویر ۱-۲. محاکمه جادوگران سلیم

تأیید جادوگری وجود داشتند، متهمان در برابر هیئت منصفه قرار می‌گرفتند و سرانجام محاکمه می‌شدند. گاهی تنظیم ادعای نام و محاکمه، هر دو، در یک روز انجام می‌شدند.

اشکال مختلفی از شواهد برای شناسایی جادوگران به کار رفتند. اعتراف مستقیم به جادوگری یکی از شواهد بسیار مهم بود؛ مشاهده کارهای خارق‌العاده و فوق بشری از سوی متهم مانند پرواز کردن یا بلند کردن اشیاء سنگین از شواهد دیگر بودند. یکی دیگر از شواهد که بحث‌برانگیز بود، شواهد خیالی نام داشت. معمولاً این شواهد شامل دیدن شکنجه‌گر توسط قربانی، یا حتی تنها دیدن شکل یا شبی از او در زمان شکنجه بود. شکل دیگری از شواهد خیالی، ظاهر شدن شخصی مرده و معرفی جادوگر به عنوان عامل مرگش بود. لکه‌ها یا رویش‌های ظاهر شده بر بدن، مانند زگیل، می‌توانست شواهدی بر همدستی با شیطان باشد. چنین لکه‌هایی مکان‌های تغذیه شیطان به شمار می‌آمدند (Schiff, 2015). نشانه‌هایی که برای شناسایی شیطان به کار می‌رفت – و تعداد آنها بسیار زیاد بود – از دانسته‌های رایج در جامعه بود.

نخستین کسی که به اعدام محکوم شد بریگت بیشاب بود که در تاریخ دوم ژوئن متهم و محاکمه شد و در دهم ژوئن ۱۶۹۲ به دار آویخته شد. او قبلاً هم به جادوگری متهم شده بود و حتی شهرتی محلی به عنوان جادوگر داشت. چندین نفر قسم خوردند که او شب‌هنگام در خانه خودشان بر آنها